

«بررسی و تحلیل مفهوم عشق در مجموعه دستور زبان عشق از قیصر امین پور»

(براساس آراء روان‌شناختی رابرت استرنبرگ)

ندیم اصغری قاجاری^۱؛ دکتر حسن علی عباسپور اسفندن^۲ (نویسنده مسئول)

چکیده

قیصر امین پور در شعر معاصر فارسی، به‌عنوان شاعری شاخص، بخش عمده‌های از سروده‌های خود را به پدیده عشق اختصاص داده است. آنچه به این دفتر اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد، تغییر نگرش شاعر به پدیده مذکور است که از دید ادبی و روان‌شناختی قابل بررسی است. در این تحقیق، با استناد به منابع کتاب‌خانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی و نیز، با استفاده از مبانی نظریه روان‌شناختی استرنبرگ، ابعاد مختلف عشق در مجموعه دستور زبان عشق بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه شاعر، عشق آرمانی را کمال آفرین می‌داند، اما بسامد آن در مقایسه با عشق‌های غیر آرمانی قابل توجه نیست که این موضوع، با توجه به شرایط جسمانی و روحی شاعر در زمان سرایش مجموعه مذکور و تغییر نگرش او از ایده‌آل‌طلبی به واقع‌گرایی، توجیه‌پذیر است. بر اساس آراء استرنبرگ، نگاه قیصر به پدیده عشق و کیفیت آن، در این دفتر، سیر نزولی داشته و همراه با بدبینی و منفی‌نگری بوده است که این ویژگی، به اشعار او سویه‌ای رمانتیکی (رمانتیک سیاه) می‌دهد. غالب شعرهای او تنها از دو رکن تعهد + شور و هیجان برخوردارند و عنصر صمیمیت، در سطحی محدود بازتاب داشته است که فرجام این عشق‌ورزی به یأس فلسفی-شخصیتی و برجسته‌سازی ابعاد سیاه و ناخوشایند زندگی می‌انجامد.

کلیدواژگان: قیصر امین پور، دستور زبان عشق، عشق، روانشناسی، استرنبرگ.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گرگان، ایران.

nadim.asghari.ghajari@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گرگان، ایران h.abbaspouresfenden@gmail.com

۱. مقدمه

عشق یکی از مفاهیم دیرپا در فرهنگ بشری است و تعلق به محدوده فرهنگی یا جغرافیایی مشخصی ندارد. نوع بشر از روز نخست خلقت از این ویژگی بهره‌مند بوده و انواع گوناگون آن را آزموده است. عشق در غالب فرهنگ‌های بشری دو بُعد زمینی و معنوی دارد. برخی بر یکی از ابعاد آن تأکید کرده‌اند و برخی، هر دو را برای رشد و ترقی شخصیت انسان و رسیدن به کمال مطلوب مؤثر دانسته‌اند. عشق چه در معنای زمینی و چه در معنای فرازمینی آن به کار رود، انگیزه آدمی برای تداوم بخشیدن به حیات و عامل انگیزش هستی به شمار می‌رود. این پدیده انسانی در گستره ادبیات، خاصه شعر به‌کاررفته و فراتر از محدودیت‌های قالب و فرم و ...، بخشی از ساختار فکری اهل ادب را به خود مشغول داشته است. چنان‌که در شعر فارسی، اصلی‌ترین مضمون محسوب می‌شود و تقریباً همه شاعران به وجه یا وجهی از آن اشاره کرده‌اند. از آن‌جاکه عشق با ماهیت آدمی سروکار دارد، افزون بر ادبیات در حوزه روان‌شناسی نیز، بازتاب دارد. بسیاری از روان‌شناسان سعی کرده‌اند، ابعاد گوناگون این پدیده را بازخوانی و واکاوی کنند و تعاریف و نشانه‌های از آن ارائه دهند. بر این پایه، الین هاتفیلد (Hatfield) عشق را تمایلی شدید و مدت‌دار برای پیوند با دیگری تعریف می‌کند که حالتی از برانگیختگی عمیق فیزیولوژیک است. از نظر او، عشق دوطرفه با خرسندی، رضایت خاطر و شور و شغف همراه است و در مقابل، عشق یک‌طرفه احساس پوچی، اضطراب و یأس به همراه دارد. آرتور (Arthur) و آرون (Aron) بر اهمیت برانگیختگی هیجانی یا فیزیولوژیک در عشق تأکید می‌کنند و فرض را بر وجود یک انگیزه بنیادی نیمه هوشیار قرار می‌دهند. آن‌ها معتقدند که عشق از انگیزه گسترش خود نشأت می‌گیرد. (منطقی، ۱۳۹۰: ۱۱۹) شارون برم (Brehm) نیز، در عین حال که با هاتفیلد در مورد اینکه وضعیت شخصیتی ضعیف ممکن است موجب عاشق شدن شود، موافق است، اما در عین حال اضافه می‌کند که عزت‌نفس بالا، قدرت تأثیرگذاری و کارایی هم می‌تواند ما را درگیر عشق کند. او بر نقش تمرکز و توجه روانی در افزایش شهوت و میل تأکید می‌کند. (فروم، ۱۳۹۸: ۷۶)

به‌طور کلی باور عمومی بر این مفهوم استوار است که وجود عشق مطلوب و نبود آن همراه با پریشانی است. پدیده عشق یکی از مسائل مشترک در حوزه ادبیات و روان‌شناسی است؛ زیرا نیازی انسانی محسوب می‌شود و این دو رشته بازتاب‌دهنده بخشی از دغدغه‌های نوع بشر محسوب می‌شوند. پس می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های هر رشته، به غنی‌تر شدن تحلیل‌ها در رشته دیگر کمک کرد.

۱-۱. بیان مسئله

قیصر امین پور در شعر معاصر فارسی، شخصیتی مهم است. شعرهای او بازتاب‌دهنده رویکردهای فکری و ایدئولوژیک وی هستند و به دلیل کیفیت بالای فرم و محتوا، در شعر معاصر فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند. پژوهش‌های گسترده‌ای که در درباره اشعار امین پور در این سال‌ها صورت گرفته و اظهار نظر اهل فن، گواهی بر این مدعا است. یکی از ابعاد شاخص و برجسته سروده‌های امین پور، تشریح و تبیین دغدغه‌های عاشقانه و عاطفی‌اش است. «او همان‌قدر که از زندگی بی‌محبت بی‌زار است، همان‌قدر هم محبت غرض‌آلود

و توأم با منت را نمی‌خواهد. پس به دنبال این کیمیا در آرمان‌شهر خویش می‌گردد». (معبودی و عقدایی، ۱۳۹۲: ۲۲۳) بازخوانی و تحلیل عشق در اشعار امین پور، بسترهای مناسبی را برای خوانش لایه‌های زیرین شخصیت وی فراهم می‌آورد. در تحقیق حاضر، مجموعه دستور زبان عشق از قیصر موردبررسی و کنکاش قرار گرفته تا بر اساس آراء روان‌شناختی رابرت استرنبرگ، خوانشی نوین از کیفیت مفهوم عشق در مجموعه مذکور ارائه گردد و سامانه اندیشگانی قیصر از دیدگاهی جدید و روشمند کاویده شود. بررسی ابعاد عشق در مجموعه دستور زبان عشق، بخشی از طرز فکر و شخصیت قیصر امین پور را در این دفتر مشخص می‌کند و امکان مقایسه عقاید او را در این دفتر با دفترهای دیگر فراهم می‌آورد. این امر بدان معناست که می‌توان خط سیر تغییرات شخصیتی قیصر امین پور را در هر دفتر با تأکید بر مقوله عشق سنجید و به نتایج جالب توجهی دست یافت. افزون بر این، مهم‌ترین کارکردهای مفهوم عشق در سروده شاعر مشخص می‌شود. مهم‌ترین پرسش‌های تحقیق عبارت است از: ۱. کاربست مبانی نظریه استرنبرگ چه تأثیری در بازساخت منظومه فکری قیصر امین پور دارد؟ ۲. عشق در مجموعه دستور زبان عشق، بر اساس آراء استرنبرگ چه ابعدی دارد؟ ۳. پربسامدترین نوع عشق در شعر امین پور کدام است و این بسامد به چه معناست؟

۱-۲. پیشینه تحقیق

تاکنون در چند تحقیق، عشق و جنبه‌های آن در شعر امین پور بررسی شده است. روزبه و ضرونی (۱۳۹۱) در مقاله خود با عنوان «تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور» به این نتیجه رسیده‌اند که معشوق در شعر او دارای ماهیتی پاک و عفیف است که شاعر با او عشق‌ورزی پاک و عقیفانه‌ای دارد. معشوق در آثار نخستین وی، بیشتر معشوقی آسمانی و ازلی است، اما پس از گذار از این دوران، شاعر به فردیت خویش نزدیک می‌شود و معشوقی زمینی با مایه‌های آسمانی و آنیمایی در اشعار او جلوه می‌کند. نصراللهی کردی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه خود با عنوان «رمانتیسیم در شعر قیصر امین پور» به این نتیجه رسیده است که شعر قیصر آمیزه‌ای از عشق، طبیعت، آرمان‌گرایی، شهود، یأس و ناامیدی، غم و اندوه، تردیدهای فلسفی، انسان‌محوری و دردهای فردی و اجتماعی است. در این پژوهش، نویسنده نگاهی کلیت‌گرا دارد و تنها، توضیحاتی بر سبیل اختصار ارائه می‌دهد.

بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که تاکنون هیچ پژوهشی بر اساس دستاوردهای روان‌شناسی رابرت استرنبرگ برای کاویدن سروده‌های قیصر امین پور انجام نشده است که این موضوع بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید. هم‌چنین، در این مقاله، با تکیه بر نظریه‌ای متقن، علمی و روش‌مند، اشعار امین پور بررسی شده است که این مهم، مانع آشفتگی تحلیل‌ها و شخصی شدن برداشت‌ها می‌شود و آن را در قالب یک چهارچوب مشخص درمی‌آورد.

۱-۳. روش تحقیق

این تحقیق با استناد به منابع کتابخانه‌ای و مقالات پژوهشی و با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. برای تحلیل آراء قیصر امین پور درباره عشق، از نظرات روان‌شناختی رابرت استرنبرگ استفاده شده است؛ زیرا استرنبرگ، به‌طور ویژه به کیفیت این پدیده در نظریه خود پرداخته است؛ بنابراین،

استفاده از دستاوردهای او، منجر به ارائه تحلیل‌ها و خوانش‌های علمی‌تر و دقیق‌تری از متن می‌شود. در این تحقیق، ابتدا چهارچوب نظری کاملاً توضیح داده شده است تا مخاطب اطلاعات جامعی به دست آورد. سپس، شاهد مثال‌هایی از مجموعه دستور زبان عشق از قیصر امین پور ارائه گردیده و با رویکردی ادبی- روان‌شناختی، واکاوی شده است.

۱-۴. چهارچوب مفهومی تحقیق

عشق: پدیده‌ای است که شاعران، نمایشنامه‌نویسان، فیلسوفان، متکلمان و دانشمندان در طول زمان، نتوانسته‌اند تعریف واحدی از آن ارائه کنند. (Hill, 2009: 15) با این حال، آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که ریشه زن و مرد در آب حیات عشق جان می‌گیرد و یگانگی میان تن و روان به واسطه خویش کاری عشق نمود پیدا می‌کند. (ستاری، ۱۳۸۱: ۲۷۱) بنابراین، عشق با آفرینش انسان و تداوم بقای او گره خورده و پدیده‌های حاشیه‌ای نیست. انسان برای بالا بردن کیفیت زندگی خود نیاز به عشق و تجلی بارقه‌های تعالیبخش آن در وجود خود دارد. عشق پدیده‌ای انگیزه‌آفرین است که به هنگام برآمدن دشواری‌ها به مثابه سپری از آدمی در برابر تیرهای زمانه پاسداری می‌کند. «عشق حقیقی، روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و باعث ادراک و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقی و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علیم وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود». (معین، ۱۳۸۹: ذیل مفهوم عشق) این تعریف، عشق را در بُعد معنوی و معرفتی خلاصه می‌کند. درحالی‌که عشق جنبه مادی و زمینی هم دارد و در پیوند میان زن و مرد نمود پیدا می‌کند. بسیاری از معرفت‌پژوهان، این عشق را مقدمه و پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می‌دانند. برخی از پژوهشگران نیز، فارغ از مسائل مینوی، عشق زمینی را برای بهبود و ارتقاء کیفیت زندگی، پدیده‌ای مناسب می‌شمارند. به هر روی، هر کدام از انواع عشق نقش بایسته‌ای در اقلان حس کمال طلبی جسمانی و معنوی نوع بشر دارد و تصور بهره‌مندی از زندگی سالم، بدون وجود این پدیده امکان‌پذیر نخواهد بود.

نظریه رابرت استرنبرگ درباره عشق: استرنبرگ، روان‌شناس شناخت‌گرای آمریکایی، در سال ۱۹۷۸ میلادی نظریه‌ای ارائه داده که بر اساس آن، عشق به صورت یک مثلث تصور شده است. «استرنبرگ (پیش‌ازاین) نام خود را به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان و محققان در زمینه هوش انسانی مطرح کرد، اما در سال‌های اخیر توجه زیادی به مطالعه عشق نشان داده است؛ زیرا موضوعی فریبنده است و برای مردم اهمیت خاصی دارد». (Trotter, 1985: 46) استرنبرگ عقیده دارد که «آدمی، بدون یک ارتباط عمیق عاشقانه، هم‌چون زورقی شکسته خواهد بود که همواره دستخوش امواج خروشان دریا می‌شود و ثبات و سکون و اراده‌ای در زندگی ندارد. در نگاه او، برخوردار بودن از حس عاشقانه و رابطه‌ای مبتنی بر مهرورزیدن، به اندازه باور داشتن به مذهب، اهمیت و روایی دارد». (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰) او صمیمیت، شور و شهوت و تعهد را سه رکن بنیادین مثلث عشق دانسته است. البته، این رکن‌ها، لزوماً به صورت منفرد نمود نمی‌یابند، بلکه ممکن است گاهی دو یا سه رکن در هم بیامیزند.

ترکیب هر کدام از این رکن‌ها باهم، نتیجه‌ای متفاوت خواهد داشت و کیفیت عشق تجربه‌شده را

دست‌خوش تغییر خواهد کرد. «بررسی مثلث عشق استرنبرگ نشان می‌دهد که احساسات و عواطف انسانی در کنار قدرت فیزیکی اهمیت دارد و نباید دستکم گرفته شود. قدرت فیزیکی می‌تواند وسیله‌ای برای به اشتراک گذاشتن احساسات قوی باشد.» (Hill, 2009: 72-71) بنابراین، در فرآیند عشق ورزیدن، باید ترکیبی از جسم و جان قوی وجود داشته باشد. درباره ابعاد مختلف ارکان سه‌گانه عشق آمده است: الف) صمیمیت: این مؤلفه به نزدیک‌ترین احساسات، وابستگی و پیوستگی در روابط دوستانه اشاره دارد. به این معنی که درون حوزه خود احساساتی را ایجاد می‌کند که اساساً مانند گرمی یک رابطه دوستانه است. (استرنبرگ، 1388: 119) استرنبرگ ده خوشه برای صمیمیت معرفی کرده که عبارت است از: ۱. میل به افزایش رفاه معشوق ۲. تجربه خوشحالی در کنار معشوق ۳. احترام بسیار برای معشوق ۴. توانایی حساب کردن بر معشوق هنگام نیازمندی‌ها ۵. فهم متقابل طرفین در رابطه ۶. به اشتراک‌گذاری خود و مایملک‌داری طرفین عشق ۷. کسب حمایت احساسی از معشوق ۸. اعطای حمایت احساسی و هیجانی به معشوق ۹. ارتباطات صمیمانه طرفین ۱۰. ارج نهادن به یک‌دیگر در طول زندگی. (Sternberg, 1986: 134)؛ (Trotter, 1985: 49) ب) شور و هیجان (شهو): این مؤلفه به اجزای هیجان‌انگیز یک رابطه عاشقانه اشاره دارد. این اجزا عبارتند از: جاذبه فیزیکی، کشش جنسی و احساسات عاشقانه یک رابطه. بر این پایه، شور و شهوت وجه دیگری از یک رابطه دوستانه را معرفی می‌کند که به تجربه اشتیاق درون رابطه منجر می‌گردد. (استرنبرگ، 1388: 119) عشقی که تنها بر اساس این مؤلفه شکل گرفته باشد، به‌صورت ناگهانی پدیدار می‌شود و ناگهانی از بین می‌رود. نوعی دل‌باختگی در طرفین رابطه به وجود می‌آید، اما به‌سرعت محو می‌گردد که از آن با عنوان عشق ابلهانه یاد می‌شود. (همان: 124) شاید یکی از دلایل این شرایط، جذابیت‌های بدنی باشد که در ابتدا یکی از طرفین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعد از وصال و کام‌جویی، این جذابیت رنگ می‌بازد و در گام بعدی، عشق‌ورزی تحت الشعاع قرار می‌گیرد. از این‌رو، عشقی که مبتنی بر شور و هیجان صرف باشد، کیفیت و آثار مطلوبی ندارد. ج) تعهد: این مؤلفه به مدت و تعداد یک رابطه اشاره دارد. به این منظور که تصمیم می‌گیرید در مدت‌زمان طولانی، اوقاتی را با یک شخص بگذرانید و به آن عشق پایبند باشید. این پایبندی منجر به حفظ عشق میان دو نفر می‌شود. تعهد به یک رابطه، نه‌تنها باعث شناخت طرف مقابل می‌گردد، بلکه باعث می‌شود شخص نیز به شناختی عمیق نسبت به خصوصیات خود دست یابد. (Sternberg, 1986: 130) بنابراین، نمود تعهد در یک رابطه عاشقانه برای هر دو طرف دستاورد مثبتی دارد و به‌صورت بالقوه کمال‌افزا است. نکته جالب در نظریه استرنبرگ این است که او تنها به عشق در معنا و مفهوم زمینی آن توجه نکرده و عشق را از دید معرفتی نیز، موردنقد و واکاوی قرار داده است. او عشق‌ورزی را پروسه‌ای چندوجهی می‌داند که با بودن یا فقدان رکن‌های سه‌گانه مذکور، تأثیرات گوناگونی بر طرفین رابطه می‌گذارد.

۲. بحث اصلی

قیصر امین پور در مجموعه دستور زبان عشق، شاعری متفاوت از دفترهای دیگر است. او در این مجموعه با روی‌کردی غالباً منفی و سیاه به عشق و متعلقات آن پرداخته است. تجربه‌های عاشقانه دل‌داده در این مجموعه عمدتاً ناخوشایند است و نه‌تنها موجب کمال و تعالی شخصیت آدمی نمی‌شود، بلکه زمینه‌های

آزار جسمانی و روانی وی را فراهم می‌آورد. باین‌حال، در چند مورد به عشق آرمانی و بازخوردهای آن در زندگی عاشق، آن‌گونه که در دفترهای پیشین دیده بودیم، اشاره شده است.

۱-۲. شور و هیجان + تعهد (بدون صمیمیت)

کیفیت این نوع عشق در روان‌شناسی استرنبرگ تشریح شده است. از دید او، ترکیب شور و هیجان با تعهد، یأس و ناکامی به وجود می‌آورد. در این شرایط، به این دلیل که رابطه چندان عمیق نیست و دو طرف، فکر و آرزوهایشان را نمی‌شناسند، لحظات عذاب‌آوری را تجربه می‌کنند. آن‌ها گاهی شدیداً به هم وابسته می‌شوند و گاهی علاقه‌ای بینشان دیده نمی‌شود. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴) در این صورت، شاهد شکل‌گیری روابطی در ظاهر عاشقانه هستیم که بدون دستاورد معرفتی و شخصیتی مطلوبی، منجر به پیدایی گسست‌های عمیقی در سطح رفتار، گفتار و افکار سویه‌های یک رابطه می‌شود.

چنین فضایی در غالب روابط عاشقانه منعکس در مجموعه دستور زبان عشق دیده می‌شود. امین‌پور در شعر ایستگاه، از عشقی سخن می‌گوید که یک‌سویه و بدون فرجامی نیکو است. عنوان شعر به‌خوبی از عدم پایستگی و مانایی این رابطه خبر می‌دهد. در شعر، قطاری ترسیم شده که در حال ترک ایستگاه است و معشوقه دلداده را با خود می‌برد. عاشق در کمال سادگی و خوش‌بینی، درحالی‌که به نرده‌های ایستگاه تکیه زده است، منتظر بازگشت معشوقه‌اش می‌ماند. انتظار عاشق، نشانه‌ای از تعهدپذیری او در این رابطه از هم‌گسسته است. او با اینکه هیچ واکنش مطلوبی از معشوقه‌اش ندیده است، اما هم‌چنان به بازگشت وی امید دارد و شعله‌های احساسات عاشقانه خود را با هیجانی زیاد، روشن نگاه داشته است. این موضوع، باعث تجلی درد در زندگی عاشق شده است. «به جرأت می‌توان گفت قیصر یکی از بزرگ‌ترین شاعران دو سه دهه اخیر است که در زندگی هنری و بلکه زندگی اجتماعی، درگیر مفهوم درد و رنج در واقعیت بوده است.» (گرچی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) ناکامی و ناامیدی همچون جریانی پیش‌رونده در تک‌تک مصراع‌ها نمود دارد و بیانگر شرایط روحی نامطلوب عاشق ساده‌انگار است.

قطار می‌رود / تو می‌روی / تمام ایستگاه می‌رود

و من چقدر ساده‌ام / که سال‌های سال / در انتظار تو

کنار این قطار رفته ایستاده‌ام / و هم‌چنان / به نرده‌های ایستگاه رفته / تکیه داده‌ام

(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۹)

در شعر «فوت‌وفن عشق»، قیصر (عاشق) دغدغه‌های درونی خود را تشریح کرده است. او با خطاب قرار دادن معشوقه‌اش، از او خواهان نزدیک‌تر شدن است تا به هنگام وصال، دردها و رنج‌هایی را که در دوران هجران و تنهایی تاب آورده و از سر گذرانده است، بازگو کند. تکرار چندباره «پیش‌بیا» و «بیشتر از» نشان از شور، هیجان و التهاب غیرقابل‌کنترلی دارد که وجود عاشق را تسخیر کرده و جانش را می‌آزارد. «تکرار واژه، عبارت یا حرف، افزون بر زیبایی می‌تواند کارکردهای دیگری چون تأکید معنوی، ایجاد آهنگ و بهتر نشانیدن آن در ذهن خواننده داشته باشد.» (محبتی، ۱۳۸۰: ۱۲۲) قیصر با این تکرارها شعر خود را به مرثیه‌ای آهنگین بدل کرده و از بی‌حاصلی رابطه عاشقانه سخن گفته است. این بی‌حاصلی زمانی آشکارتر

می‌شود که عاشق در زمان ابراز محبت به یار خود، باز از همان رنج‌های کهنه سخن می‌گوید. داغی که از این عشق بی‌فرجام بر دل دارد و کامش را سال‌ها تلخ کرده است. باینکه معشوقه در دسترس اوست، اما بازهم از این قربابت، احساس شادمانی نمی‌کند و از سختی‌های گذشته حرف می‌زند. طبق نظرات استرنبرگ، این نقص به دلیل نبود صمیمیت در یک رابطه است.

پیش بیا! پیش بیا! پیش‌تر	تا که بگویم غم دل بیشتر
دوست‌ترت دارم از هرچه دوست	ای تو به من از خود من خویش‌تر
دوست‌تر از آنکه بگویم چقدر	بیشتر از بیشتر از بیشتر
داغ تو را از همه داراتم	درد تو را از همه درویش‌تر
هیچ نریزد به‌جز از نام تو	بر رگ من گر بزی بیشتر

(امین پور، ۱۳۸۶: ۴۳)

در شعر «خانقاه»، عاشق از دلدار خود سخن می‌گوید و ویژگی‌های جسمانی او را همچون زلف، مو، چشم و چهره - که برای عاشق جاذبه آفرین است - ستایش می‌کند. طبق نظر استرنبرگ، توصیف ویژگی‌های جسمانی در یک رابطه، بیانگر وجود شور و اشتیاق و شهوت نسبی در نهاد عاشق است. افزون بر این، عاشق از حضور در کنار یار خود احساس آرامش و شادی ندارد و پیوسته از روزگار سیاه و آزار و سختی سخن می‌گوید. تصویرسازی امین پور در این شعر، کاملاً بارنگ‌های تیره و واژگانی با بار معنایی منفی محقق شده است تا از این طریق، عواطف جریحه‌دار شده‌ی عاشق به‌خوبی منعکس و نمایان شود. باوجود همه بی‌توجهی‌ها و آزارهایی که عاشق از جانب معشوقه تجربه می‌کند، با حفظ خویش‌کاری تعهد، هنوز روی به‌سوی آستان یار دارد و از وی خواهان توجه و عنایت است. دو رکن مثلث عشق استرنبرگ در این رابطه کاملاً هویداست، اما اصل مکمل دیگر، یعنی صمیمیت، نمود و عینیتی ندارد و این خلأ باعث به وجود آمدن گسست‌های عاطفی و نارضایتی یکی از طرفین شده است. در کلام عاشق، ناامیدی و یأس کاملاً موج می‌زند و باینان این عبارت که خط سرنوشت او اشتباه بوده، بداقبالی‌اش را به‌نوعی توجیه می‌کند.

دو زلفونت شب و روی تو ماهه	از این شب روزگار مو سیاهه
دلم شد راهی دریای چشمت	از این پس کار چشمم روبه راهه
ز دست کفر زلفت دادوبیداد	به درگاهت دل مو دادخواهه
دلم تنها به درگاه تو رو کرد	که بی روی تو بی پشت و پناهه
ندارم شهادی جز چشم مستت	که اشکم شاهد و آهم گواهه
مو خوندم در ازل از نقش چشمت	که خط سرنوشتم اشتباهه

(همان: ۷۰-۶۹)

در شعر «حرمت درد»، قیصر (عاشق) از تعهد و علاقه‌مندی وافر خود به یارش سخن می‌گوید. او باوجود همه کمبودهای عاطفی و عدم رضایت از کیفیت پیوند یک‌سویه، همچنان محبت می‌ورزد و در برابر بی‌توجهی‌های یار، سکوت می‌کند. شخصیت انفعالی و ایستای عاشق، گویای بی‌حاصل بودن این رابطه و

توقعات برآورد نشده قلبی وی است. او به تنهایی بار همه مشکلات را به دوش کشیده و به جنگ سختی‌ها رفته است، حال آنکه معشوقه نه تعهدی به او دارد و نه تلاشی برای بهبود رابطه از خود نشان می‌دهد. امین پور، در شعر زیر، انسانی ضعیف و دردمند را به تصویر کشیده است که کورسوی امیدی به آینده روشن ندارد و سراسر زندگی خود را با تعهدی ابلهانه و شور و هیجانی ابر سپری کرده است. بخشی از این انفعال عاطفی و گسست فکری که در شخصیت عاشق نمود پیدا کرده است، نمودار شخصیت دردکشیده و فرسوده امین پور است که به واسطه آسیب‌های جسمانی و روحی ناشی از تصادف رانندگی و محقق نشدن آرمان‌های بلندپروازانه اولیه، کاملاً مأیوس است و امیدی به روشنایی فرداها ندارد. او که از تحقق بخشی از شعارهای انقلابی مأیوس شده، از عالم واقع به دنیای درونی خود پناه می‌برد تا ناگفته‌هایش را با بهره‌گیری از عنصر خیال، فریاد بزند. بدیهی است که در چنین شرایط روحی، او قادر به بازنمایی تعریف و توصیفی پویا و مطلوب از عنصر عشق نیست و تجربه‌هایی از زبانش بازگو می‌شوند که تلخ و منفعل هستند. به عبارت دیگر، می‌توان نگاه نامطلوب قیصر را به عشق در این مجموعه شعری، ناشی از خشم فروخورده او به واسطه برآورده نشدن آرمان‌های موردنظرش دانست. وضعیت نامناسب جسمانی نیز، باعث تقویت این نگرش در شاعر شده است. در شعر ذیل، عاشق همان قیصر است که برای رسیدن به آرمان‌های خود (معشوقه) کوشیده و سال‌های متمادی را متعهدانه سپری کرده، اما به نتیجه دلخواه خود نرسیده و تنها چیزی که برای او حاصل شده، انفعال و گسست روحی است.

درد تو به جان خریدم و دم نزدم درمان تو را ندیدم و دم نزدم
از حرمت درد تو ننالیدم هیچ آهسته لبی گزیدم و دم نزدم
(همان: ۸۴)

در شعر ذیل، قیصر به تداوم احساس و عاطفه خود اشاره کرده و این مقوله را با ذکر واژه «سال‌ها» تبیین و تشریح می‌کند. نوع تصاویر شعری بازنمایی شده در بیت‌های ذیل نشان می‌دهد که اگرچه هیچ صمیمیتی در رابطه وجود ندارد، ولی شاعر با شور و هیجان بسیار، از سوختن و ساختن خویش سخن می‌گوید و سعی دارد آتش عشق را در نهادش روشن نگاه دارد؛ زیرا بودن و ماندن او در گرو انجام این کنش است. عشقی که عاشق از آن می‌گوید، عاری از هرگونه صمیمیت است و یک‌طرفه به نظر می‌رسد. عاشق به تنهایی در طول سال‌ها پیش می‌رود و می‌کوشد عشق را هم‌چنان زنده نگاه دارد.

تا نسوزم / تا نسوزانم / تا مبادا بی‌هوا خاموش ...
پس چگونه / بیامان روشن نگه دارم / سال‌ها این پاره آتش را / در کف دستم
تا بدانم همچنان هستم!

(همان: ۱۳)

۲-۲. شور و هیجان (بدون صمیمیت و تعهد)

در شعر امین پور، این کیفیت از عشق بازتاب چندانی ندارد و شاعر در سطحی محدود به آن پرداخته است. نگرش او به این نوع عشق با آراء استرنبرگ کاملاً همخوانی دارد. در شعر «نام گمشده»، عاشقی به

تصویر کشیده شده است که در میان اوراق دلش به دنبال اسمی مفقود می‌گردد. با این توصیف، مخاطب از همان ابتدا به عدم پایداری، نبود تعهد و صمیمیت در این رابطه پی می‌برد. شاعر در نهاد خود به دنبال این نام می‌گردد تا شاید آن را دوباره بشناسد، اما راه به‌جایی نمی‌برد. او با توصیفاتی پارادوکسی کال، تنش درونی خود را از آن سال‌ها که برای به دست آوردن این عشق سپری کرده است، نشان می‌دهد و از معشوقه‌ای یاد می‌کند که در شعرهای او نیست هست‌نماست و به آشنای غریبه می‌ماند. این شرایط با به‌کارگیری گزاره‌های پرسشی نمود بیشتری پیدا کرده است. «این گزاره‌ها در شعر قیصر، ساحت یقین و قطعیت شعر و شعور او را در هم می‌نوردند و خواننده را با گستره‌ای از گزینه‌های حیرت و شگفتی و تردید روبه‌رو می‌سازند». (باقری خلیلی و سادات غفوری، ۱۳۹۴: ۴۱) شاعر با برجسته کردن ابعاد متناقض شعر و طرح یک سؤال، تشتت روحی و عدم تمرکز ذهنی عاشق را به‌خوبی به نمایش گذاشته است. او در شناخت خود و کسی که دیرزمانی یار او بوده، دچار مشکل است و این را می‌توان از عبارتهایی چون «من هست و من نیست»، «آشنا-ناشناس تمام غزل‌ها» و «اویی که کو!» متوجه شد.

دلم را ورق می‌زنم / به دنبال نامی که گم شد

در اوراق زرد و پراکنده این کتاب قدیمی

به دنبال نامی که من ... / من شعرهایم که من هست و من نیست

به دنبال نامی که تو ... / توی آشنا - ناشناس تمام غزل‌ها -

به دنبال نامی که او ... / به دنبال اویی که کو؟

(امین پور، ۱۳۸۶: ۲۰)

در شعر «حیرت»، همان‌طور که از نام آن هویداست، سرگردانی و آشفته‌حالی ناشی از یک رابطه عاشقانه منعکس شده است. شاعر (عاشق) از رفتن یار خود و عدم تعهدپذیری وی متحیر است. نه تنها او، بلکه کسانی که شاهد ارتباط طرفین بوده‌اند، از روی دادن این پایان تلخ، در شگفت هستند. واژه «پرواز» که به دو شکل مختلف تکرار شده، عدم تعهد معشوقه را می‌رساند. بدیهی است که در چنین شرایطی، هیچ نشانه‌ای از صمیمیت ظهور پیدا نمی‌کند و تنها شور و هیجان فروخورده‌ای که در عاشق بجا مانده است، منجر به بازگویی روایتی ناگوار از این واقعه می‌شود. مفهوم دیگری که از واژه «پرواز» می‌توان استنباط کرد، محو شدن ناگهانی پدیده عشق در چنین روابطی است. پرنده عشق به همان سرعت که در خانه دل عاشق لانه کرده بود، ترک لانه کرد و آن خانه را به متروکه‌ای غمبار بدل نمود.

از رفتنت دهان همه باز ... / انگار گفته بودند: پرواز! پر ... واز!

(همان: ۲۹)

در شعر «حیرانی» نیز، روحیات آشفته عاشق دل‌باخته تکرار شده است. او از نیمه پنهانی خود سخن می‌گوید که اینک، دیگران تنها سایه‌ای از آن را می‌بینند. او بارها از آغاز این رابطه اظهار پشیمانی و توبه کرده است، اما گویی آثار منفی آن گریبانش را رها نمی‌کند و وی را در خودش زندانی و گرفتار کرده است. عاشق با اشاره به جاذبه‌های فیزیکی معشوقه خود (زلف سیاه)، نزدیک شدن به او را موجب پریشانی خاطرش

می‌داند و عقیده دارد که او رابطه‌ای عاری از معنویت و کمال را تجربه کرده که مایه شرمساری وی شده است. سایه و نیمه پنهان به‌عنوان نشانه‌های برجسته از تاریکی درون عاشق و ناخوشایند بودن فرجام رابطه عاشقانه وی، قابل تأمل هستند. به اعتقاد فتوحی، این طرز تلقی از عشق، حکایت از سیر شاعر در دنیای شخصی و عوالم درون دارد (فتوحی، ۱۳۸۷: ۲۱) که با نوعی یأس آمیخته شده است.

من سایه‌ای از نیمه پنهانی خویشم	تصویر هزار آینه حیرانی خویشم
صدبار پشیمانی و صد مرتبه توبه	هر بار پشیمان ز پشیمانی خویشم
عالم همه هرچند که زندان من و توست	از این همه آزادم و زندانی خویشم
تا در خم آن گیسوی آشفته زدم دست	چون خاطر خود جمع پریشانی خویشم
فردایی اگر باشد باز از پی امروز	شرمنده چو حافظ ز مسلمانی خویشم

(امین پور، ۱۳۸۶: ۵۶)

۲-۳. صمیمیت + تعهد (بدون شور و هیجان)

از دید استرنبرگ، ترکیب صمیمیت و تعهد، خطر فروپاشی ندارد و انگیزه‌ای برای جرقه دوباره عشق است. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴) به عبارت دیگر، اگر این دو رکن در یک رابطه وجود داشته باشد، می‌توان به آغاز دوباره عشق امیدوار بود. با توجه به فضای تیره‌ای که در مجموعه دستور زبان عشق وجود دارد، امین پور به این نوع از عشق‌ورزی توجه چندانی نکرده است. او به‌ندرت از عشق مطلوب و باکیفیت سخن می‌گوید. بسامد عشق مبتنی بر صمیمیت و تعهد در مجموعه مذکور، تنها دو مورد بوده است. «همزاد عاشقان جهان» از جمله این شعرهاست. رابطه‌ای در کمال آرامش و به‌دوراز هیاهو و هیجان در کتابخانه‌ای کوچک، واقع در انتهای راهرویی کوتاه در یک مدرسه در حال شکل گرفتن است. عاشق و معشوق که نمی‌توانند در این محیط سخن بگویند، با ایما و اشاره باهم ارتباط برقرار می‌کنند و بی‌آنکه صدایی از آن‌ها شنیده شود، در حال مطالعه عشق و عاشقی هستند. باین حال، نگاه آن‌ها غوغاآفرین است و همگان را متوجه این رابطه کرده است. اطرافیان، دلدار و دل‌داده را به سکوت فرامی‌خوانند. (عدم شور و هیجان و چیرگی سکوت) اگرچه آغاز یک رابطه عاشقانه از هیجان و اشتیاق خالی نیست، اما در شعر ذیل، شخصیت‌های اصلی روایت، محکوم به کنترل و حتی سرکوب این هیجانات درونی هستند. در برابر، صمیمیت و تعهد بین آن‌ها موج می‌زد.

... اما / اعجاز ما همین است:

ما عشق را به مدرسه بردیم / در امتداد راهرویی کوتاه / در آن کتابخانه کوچک
تا باز این کتاب قدیمی را / که از کتاب‌خانه امانت گرفته‌ایم
یعنی همین کتاب اشارات را / باهم یکی دو لحظه بخوانیم
ما بی‌صدا مطالعه می‌کردیم / اما کتاب را که ورق می‌زدیم
تنها / گاهی به هم نگاه می‌کردیم ...

ناگاه / انگشت‌های هیس! / ما را / از هر طرف نشانه گرفته‌اند

انگار / غوغای چشمه‌ای من و تو / سکوت را / در آن کتابخانه رعایت نکرده بود

(امین پور، ۱۳۸۶: ۱۱-۱۰)

در شعر «رؤیای آشنا»، عاشق، فرهادوار معشوقه‌اش را با تیشه خیال تراشیده و در ذهن خود به آن شکل داده است. عاشق در قالب همه بت‌هایی که می‌سازد، یار خود را می‌بیند و او را هدیه و ارمغانی بهشتی توصیف می‌کند. این یار دل‌انگیز، از هر نظر مورد تأیید دل‌داده است و او را باجان و دل می‌پسندد. این توصیفات به معنی وجود صمیمیت در رابطه عاشقانه است. در برابر همه این تعاریف، واکنش معشوقه سکوت محض است که این صفت یادآور عدم وجود شور و هیجان در یکی از سوبه‌های ارتباط است. با این حال، برخلاف عشق‌هایی که سکوت معشوقه موجب آزار و پریشان‌خاطری عاشق می‌شود، در این نوع، دل‌داده همچنان به تداوم این رابطه و جرعه دوباره آن امیدوار است و به یار خود متعهد می‌ماند. ترکیبی از تعهد و صمیمیت، این طرز تلقی از عشق را برای عاشق به وجود آورده است. همان‌طور که استرنبرگ نیز، به آن اشاره کرده است.

با تیشه خیال تراشیده‌ام تو را	در هر بتی که ساختم، دیده‌ام تو را
از آسمان به دامنم افتاده آفتاب؟	یا چون گل از بهشت خدا چیده‌ام تو را
هر گل به رنگ و بوی خودش می‌دمد به باغ	من از تمام گل‌ها بویده‌ام تو را
رؤیای آشنای شب و روز عمر من!	در خواب‌های کودکی‌ام دیده‌ام تو را
از هر نظر تو عین پسند دل منی	هم دیده، هم ندیده، پسندیده‌ام تو را
زیباپرستی دل من بی‌دلیل نیست	زیرا این دلیل پرستیده‌ام تو را
با آنکه جز سکوت جوابم نمی‌دهی	در هر سؤال از همه پرسیده‌ام تو را
از شعر و استعاره و تشبیه برتری	با هیچ‌کس به جز تو نسنجیده‌ام تو را

(همان: ۴۶-۴۵)

۲-۴. صمیمیت + شور و هیجان + تعهد

عشق کامل و مطلوب با سرنوشتی خوشایند، زمانی بروز و ظهور پیدا خواهد کرد که صمیمیت، شور و هیجان و تعهد باهم آمیخته شوند. در این صورت، عشق شکل گرفته، کمال بخش و مایه رشد طرفین یا دستکم، یکی از آن‌ها خواهد بود. (استرنبرگ، ۱۳۸۸: ۱۲۴) استرنبرگ عقیده دارد که روابط عاشقانه، به‌عنوان تبلوری از عشق به خدا می‌تواند آدمی از یأس و دل‌سردی نجات دهد. روابط عاشقانه می‌تواند در پیوند باایمان به خدا، برای عاشق کارکردی هم‌چون مذهب برای دیگران داشته باشد. (استرنبرگ، ۱۳۸۱: ۱۵۰) این نوع عشق، به لحاظ کیفی برتر از سایر انواع است و هر سه رکن را در خود دارد. بازخورد عشق آرمانی تنها در کالبد جسمانی طرفین رابطه دیده نمی‌شود، بلکه در بهبود روحيات و خلیقات آن‌ها مؤثر است. به تعبیر دیگر، عشق آرمانی، جسم و جان را به‌صورت هم‌زمان در مسیر کمال و ترقی قرار می‌دهد. در مجموعه دستور زبان عشق، امین پور در سطحی محدود از رابطه‌ای عاشقانه باکیفیت مطلوب و آرمانی سخن گفته است. همان‌طور که اشاره شد، روحيات ناخوشایند شاعر و شرایط جسمانی نامساعد او و نیز، دل‌زدگی ناشی از آرمان‌گرایی در سال‌های متوالی، عشق را در نگاه او از سطح آرمانی تنزل داده و به سطح یک پدیده منفی بدل

کرده است. با این حال، رگه‌هایی از آرمان‌خواهی او در شعر «سفر در آینه» دیده می‌شود. شاعر خطاب به معشوقه‌اش، او را با خود یکی می‌داند و عبارت «ضمیر مشترک» را در تأیید این کلام ذکر می‌کند. «معشوق و محبوب در شعر قیصر هرچند متصف به خطاب «تو» یا «ت» است، ولی بیشتر توصیف زیبایی و عظمت اوست و معشوق کلی، نوعی و مبهم است». (نصراللهی، ۱۳۹۷: ۲۲۴) عاشق (شاعر) به آینه که نگاه می‌کند، خودش را می‌بیند، اما این خود واقعی‌اش نیست، بلکه ترکیبی از خود خویشتن و خود معشوقه است. آن‌ها یک روح در دو کالبد هستند. از این رو، به‌خوبی همدیگر را می‌شناسند و احساس بیگانگی و غیرخودی در آن‌ها دیده نمی‌شود. شور و هیجان، تعهد و صمیمیت در این شعر موج می‌زند. عاشق از اینکه در پس نقاب شخصیت خود، معشوقه‌اش را می‌بیند و با او به اتحاد رسیده است، احساس و اظهار خرسندی می‌کند. نشانه‌های این حال خوش در تاروپود وجود عاشق خودنمایی می‌کند.

این منم در آینه، یا تویی برابرم؟	ای ضمیر مشترک، ای خود فراترم!
در من این غریبه کیست؟ باورم نمی‌شود	خوب می‌شناسمت، در خودم که بنگرم
این تویی، خود تویی، در پس نقاب من	ای مسیح مهربان، زیر نام قیصرم!
ای فزون‌تر از زمان، دور پادشاهی‌ام!	ای فراتر از زمین، مرزهای کشورم!
نقطه نقطه، خط به خط، صفحه صفحه، برگ برگ	خط رد پای توست، سطر سطر دفترم
سال‌ها دویده‌ام از پی خودم، ولی	تا به خود رسیده‌ام، دیده‌ام که دیگرم

(امین پور، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۹)

در شعر «غزل شرقی»، شاعر با اشاره به جاذبه‌های جسمانی معشوقه خود، او را می‌ستاید و با شور و هیجانی ویژه از تعهدی که به وی دارد، سخن می‌گوید. برآیند این سه مؤلفه عاشقانه که در رابطه او با دلدارش نمود پیدا کرده، کمال و تعالی معنوی است. به عبارت دیگر، آمیزه‌ای از صمیمیت، تعهد و اشتیاق که از طریق معشوقه به عاشق انتقال پیدا کرده، دروازه‌ای از کمال بی‌نهایت در برابر دیدگان او پدیدار کرده است. این موضوع نشانه‌ای از دوران گذار عاشق از حالات ناخوشایند پیشین و قدم نهادن در وادی جدیدی است که در آن، معرفت و کمال در اولویت قرار دارد؛ بنابراین، عاشق از سطح توصیف جسم (شور و هیجان) عبور می‌کند و خرسندی خود را از بودن در این شرایط اعلام می‌دارد (صمیمیت) و درنهایت، از معشوقه‌اش می‌خواهد که تا روز مبادا بارقه‌های این اثرگذاری در وجودش باقی بماند. (تعهد)

ای مطلع شرق تغزل، چشم‌هایت	خورشیدها سرمی‌زنند از پیش پایت
ای عطر تو از آسمان، نیلوفری‌تر	پیچیده در هُرم نفس‌هایم، هوایت
آیینه موسیقی چشم تو، باران	پژواک رنگ و بوی گل، موج صدایت
با دست‌هایت پل زدی ای نبض آبی	بر شانه‌های من، پلی تا بی‌نهایت
پس دستکم بگذار تا روز مبادا	در چشم من باقی بماند جای پایت

(همان: ۴۲)

در شعر «شب اسطوره»، شاعر (عاشق) رویکرد خود را در شعر «غزل شرقی» ادامه داده و با بیان

دیگری معشوقه‌اش را خطاب قرار می‌دهد و او را از تحولات شهودی که تجربه کرده است، باخبر می‌کند. «این غزل مولود یک استغراق لحظه‌ای از یک تجربه شخصی است. حوادث شعر همه درون خود شاعر رخ می‌دهد و او قید مکان و ظرف رویدادهای شعر است.» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۲۵) او شرایط آرمانی کنونی خود را مدیون تداوم رابطه عاشقانه‌اش می‌داند و کیفیت این پیوند را با جزئیات بیشتری ذکر می‌کند. شاعر عاشق بیان می‌کند که در اثر دور شدن از دیگران و خلوت با خودش، زمینه‌های لازم را برای ارتباط‌گیری با معشوقه‌اش فراهم کرده است. با تابیدن فروغ معرفت بر جان عاشق، او مقامی چون موسی (ع) پیدا کرده و به اوج عالم ملکوت رسیده است. استفاده از خوشه‌های واژگانی با بار معنایی دینی همچون «طور، تکلم، موسی، نور» و «دام، هبوط، گندم» این پیام را به مخاطب انتقال می‌دهد که عاشق از تجربه‌ای فرا انسانی سخن می‌گوید و دلدار او در این شعر، خداوند است. چینش واژگان در کنار هم کاملاً بیانگر هیجان‌ات درونی عاشق است. او سعی در ترسیم تجربه‌ای دارد که درک ابعاد آن برای همگان میسر نیست و به این دلیل که جسم و روحش درگیر این رابطه شده‌اند، اشتیاق فراوانی دارد. او عقیده دارد که با حضور در کنار این معشوق، سطح و کیفیت زندگی خود را به طرز محسوسی ارتقا داده و با جدا شدن از عالم ماده، در دنیای مینوی قدم گذاشته است (صمیمیت). تداوم حضور عاشق در کنار معشوق، یکی از مهم‌ترین خواسته‌های اوست؛ چراکه رشد و تعالی خود را در پایستگی این شرایط می‌داند (تعهد). نشانه‌شناسی عنوان شعر نیز، مؤید این موضوع است. عاشق کمال طلب عقیده دارد که سه مؤلفه صمیمیت، اشتیاق و تعهد در این رابطه عاشقانه وجود دارد و همین ویژگی برای بدل شدن او به اسطوره‌ای محترم هم‌چون آدم (ع) و موسی (ع) کافی است.

دور از همه مردم شده‌ام در خودم امشب	پیداشده‌ام، گم‌شده‌ام در خودم امشب
لبریز ز سرمستی و سرریز ز هستی	دریای تلاطم شده‌ام در خودم امشب
در هر نفسم بوی گلی تازه شکفته است	یک باغ تبسم شده‌ام در خودم امشب
تا نور تو تابیده به‌طور کلماتم	موسی تکلم شده‌ام در خودم امشب
باریده مگر نم‌نام تو به شعرم	باران ترنم شده‌ام در خودم امشب
هم دانه‌ی دانایی و هم دام هبوطم	اسطوره گندم شده‌ام در خودم امشب

(امین پور، ۱۳۸۶: ۵۷)

نتیجه‌گیری

بررسی مقوله عشق در مجموعه دستور زبان عشق با رویکرد به آراء روان‌شناسی استرنبرگ نشان داد که شرایط جسمانی و روحی نامطلوب قیصر امین پور، ضمن آنکه عشق را در نگاه او منفی جلوه داده است، کارکرد انتقادی این پدیده را که گاه‌وبیگاه در دفترهای پیشین دیده بودیم، تحت‌الشعاع خود قرار داده و این مقوله را از حالت پویایی به انفعال و ایستایی کشانده است. در مجموعه مذکور، برخلاف عنوان آن، شاهد تشریح و تبیین عشقی اثرگذار و سودمند نیستیم، بلکه عشقی باکیفیت نازل در حال روایت شدن است. عشق غیر آرمانی در این دفتر شعری بیش از عشق آرمانی بازتاب داشته است. پرداختن به ابعاد کمال‌گرای عشق (کمتر) و زمینه‌های منفی و غیر آرمانی آن (بیشتر)، بیانگر فرازوفرودهای روحی و تنش‌های درونی قیصر در

ماه‌های پایانی زندگی است؛ زیرا او چند ماه بعد از انتشار این مجموعه درگذشت. یکی از وجوه تفاوت آراء امین پور با نظرات استرنبرگ درباره عشق، در این است که شاعر هرگز در تشریح کیفیت این پدیده - حتی انواع غیر آرمانی آن - شهوت را دخالت نداده است. درحالی‌که استرنبرگ، این مقوله را از جمله نشانه‌های شور و هیجان در یک رابطه عاشقانه دانسته است. عدم بازتاب شهوت در این مجموعه را می‌توان ناشی از باورهای بازدارنده ایدئولوژیک شاعر و عرف جامعه ایران در زمان سرایش اثر دانست. در مجموع، دستور زبان عشق، واکنش ادبی قیصر به اوضاع و احوال زیستی و روحی خود و نیز، نارضایتی از عدم تحقق آرمان‌های انقلابی مورد نظرش است؛ بنابراین، مجموعه مذکور، برآیند عوامل و عناصر درونی و بیرونی نامطلوب تجربه‌شده از سوی شاعر است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها و پایان‌نامه

- ۱- استرنبرگ، رابرت، (۱۳۸۱)، عشق، داستان است، ترجمه فرهاد شاملو، تهران: گل شهر.
- ۲- _____، (۱۳۸۸)، قصه عشق؛ نگرشی تازه به روابط زن و مرد، ترجمه علی اصغر بهرامی، چاپ سوم، تهران: جوانه رشد.
- ۳- امین پور، قیصر، (۱۳۸۶)، دستور زبان عشق، چاپ ششم، تهران: مروارید.
- ۴- ستاری، جلال، (۱۳۸۱)، حالات عشق مجنون، تهران: توس.
- ۵- فروم، اریک، (۱۳۹۸)، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، چاپ سی و ششم، تهران: مروارید.
- ۶- محبتی، مهدی، (۱۳۸۰)، بدیع نو، تهران: سخن.
- ۷- معین، محمد، (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی معین، ۲ ج، تهران: آدنا.
- ۸- منطقی، مرتضی، (۱۳۹۰)، روانشناسی عشق شورانگیز، تهران: بعثت.
- ۹- نصراللهی کردی، فاطمه، (۱۳۹۴)، رماتئیسیم در شعر قیصر امین پور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران، استاد راهنما: غلامرضا پیروز.

۱۰- Hill, Michael Talmadge, (۲۰۰۹), Intimacy, Passion, Commitment, Physical Affection and Relationship Stage as Related to Romantic Relationship Satisfaction, USA: Graduate College of Oklahoma State University.

ب) مقالات

- ۱۱- باقری خلیلی، علی‌اکبر و سادات غفوری، عفت، (۱۳۹۴)، «بازشناسی دگردیسی فکری - عاطفی قیصر امین پور در بستر گزاره‌های پرسشی»، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۲۳، شماره ۷۹، صص ۵۸-۳۵.
- ۱۲- روزبه، محمدرضا و ضرونی، قدرت الله، (۱۳۹۰)، «تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور»، مجله سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، دوره ۴، شماره ۱۱، صص ۳۰۸-۲۹۱.
- ۱۳- فتوحی، محمود، (۱۳۸۷)، «سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین پور»، مجله ادب

پژوهی دانشگاه گیلان، شماره ۵، صص ۳۰-۹.

۱۴- گرجی، مصطفی، (۱۳۸۷)، «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور؛ دردهای

پنهانی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۱۳۰-۱۰۷.

۱۵- معبودی، فرحناز و عقدايي، تورج، (۱۳۹۲)، «جامعه‌شناسی ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در اشعار

قیصر امین‌پور»، فصلنامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، شماره ۱۵، صص ۲۳۸-۲۱۵.

۱۶- نصراللهی، یدالله، (۱۳۹۷)، «بوطیقای غزل قیصر امین پور»، پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت

دانشگاه تهران، سال ۷، شماره ۱، صص ۲۴۰-۲۲۱.

۱۷- Sternberg, Robert, (۱۹۸۶), «A triangular theory of love», Psychological Review, Year ۲, N ۹۳, p.p ۱۳۵-۱۱۹.

۱۸- Trotter, Robert. J, (۱۹۸۵), «The Three Faces of Love», Psychology Today, N ۱۲, p.p ۴۶-۵۴.